

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

صاحب محجة در مقام دفع اشكال دور فرمود: هر چند تبادر متوقف بر وضع است، اما متوقف بر علم به وضع نیست و علم به وضع شرط برای تأثیر مقتضی است؛ لذا اشكال دور رفع می شود.

مرحوم اصفهانی (ره) در اشكال فرمود: اولاً هر مشروط متوقف بر شرط است پس اگر تبادر متوقف بر وضع باشد باید بر شرط آن نیز توقف داشته باشد.

ثانیاً معقول نیست بگوئیم تبادر معلول برای وضع است برای این که حقیقت وضع، جعل تنزیلی لفظ برای معنا است و در عالم خارج معنا به تبع وجود لفظ محقق می شود چه سامع باشد و چه نباشد چه سامع علم داشته باشد و چه نداشته باشد پس تبادر نقشی ندارد. در عالم ذهن نیز که معنا موجود بالذات است، معلول علم به ملازمه می باشد در نتیجه باز هم دور وجود دارد.

ثالثاً علیت امری جزافی نیست و باید میان علت و معلول سنخیت باشد؛ در حالی که شما قصد دارید تبادر را معلول برای وضع قرار بدهید و بین وضع و تبادر سنخیتی وجود ندارد. بلکه اینها اشتراک در علم دارند اما مجرد اشتراک در علم محقق سنخیت نیست.

به نظر ما این اشکالات وارد است و پاسخ صاحب محجة در جواب از دور تمام نیست.

جواب دوم از اشكال دور (کلام مرحوم عراقی(ره))

مرحوم عراقی (ره) در پاسخ از دور می فرماید: در تبادر دو علم تفصیلی شخصی وجود دارد و لذا موضوعی برای دور باقی نمی ماند.

توضیح مطلب این که یک علم تفصیلی به معنا قبل از تبادر و یک علم تفصیلی به معنا بعد از تبادر وجود دارد؛ چون ابتدا علم تفصیلی به وضع وجود دارد و بعد از تحقق تبادر یک علم تفصیلی دیگر بوجود می آید.

مثل این که زید را یک مرتبه به لحاظ خودش و مرتبه دیگر به لحاظ پدرش در ذهن تصور نمایم. در این قبیل موارد هر چند دو مرتبه تصور وجود دارد اما هیچ محذوری در بین نیست و این ها دو فرد از علم می باشند.^[1]

مرحوم امام (ره) در اشکال به جواب دوم می‌فرماید: علم به معنای کشف است و زمانی که علم به معنا محقق و برای ما تفصیلاً مکشوف شد، کشف دوم یا تحصیل حاصل و یا لغو است.

قیاس تبادر به موجودات ذهنی نیز باطل است و تصورات ذهنی با مسئله علم تفاوت دارند؛ چون مقصود از علم در مانحن فیه علم تصدیقی به این که این معنا معنای لفظ است می‌باشد.

توضیح مطلب این که در باب تصور، بحث از معلوم بالذات یعنی همان که در عالم ذهن است می‌باشد. اما در باب علم و کشف، بحث در مکشوف که همان معلوم بالعرض است می‌باشد. در دارا بودن فلان معنا برای فلان لفظ، معلوم بالعرض اهمیت دارد نه معلوم بالذات آن که عبارت از تصور ذهنی باشد.

به بیان دیگر تفاوت تصور و علم در این است که در باب تصورات تصور، معلوم بالذات و مقصود ما است؛ مثلاً زید را هر چند بار که تصور نمائیم، به همان میزان معلوم بالذات خواهد شد پس قابل تکرار تا بی نهایت است. اما معلوم بالعرض قابل تکرار نیست؛ مثلاً اگر علم به حیات زید در عالم خارج پیدا شد همان کافی است.^[2]

جواب سوم از اشکال دور (کلام مرحوم آخوند(ره))

مرحوم آخوند (ره) در جواب از اشکال دور بیانی تقریباً مشابه بیان مرحوم عراقی (ره) دارند و شاید مراد مرحوم عراقی(ره) نیز همین بیان مرحوم آخوند (ره) باشد.

ایشان می‌فرماید: میان این دو علم یعنی علمی که تبادر بر آن متوقف است و علمی که متوقف بر تبادر است، تفاوت وجود دارد؛ به این بیان که علم اول علم اجمالی ارتکازی^[3] و علم دوم علم مرکب تفصیلی است.

توضیح مطلب این که علم اجمالی ارتکازی بسیط یعنی علم به تعلق فلان معنا به فلان لفظ در نهان انسان وجود دارد و به تعبیر دیگر علم ارتکازی به این که این معنا موضوع له این لفظ است.

علت بسیط بودن آن این است که این علم مورد غفلت انسان واقع می‌شود و انسان به علم خود علم ندارد؛ کما این که انسان علم به حیات خود دارد اما غالباً نسبت به آن غافل است.

لذا مرحوم آخوند (ره) می‌فرماید: این علم مختص به اهل لسان است؛ مثلاً شخصی که عرب زبان است علم اجمالی ارتکازی به معنای «ماء» دارد اما زمانی که قصد دارد ببیند معنای حقیقی آن چیست و می‌خواهد علم مرکب پیدا کند، باید ببیند آیا به محض شنیدن کلمه مذکور ذهنش به معنای خاصی منتقل می‌شود یا خیر؟! در نتیجه با این بیان اشکال دور از بین خواهد رفت.

مرحوم آخوند (ره) در ادامه می‌فرماید: تبادر برای اهل لسان علت برای علم مرکب وی می‌باشد. اما شخصی که اهل آن لسان نیست تبادر نزد اهل لسان برای او نقش علامت را ایفا می‌کند؛ مثلاً فارس زبان باید میان اهل زبان عرب رفته و ببیند از کلمه «ماء» چه چیز نزد آن تبادر دارد.^[4]

مرحوم محقق اصفهانی (ره) می‌فرماید: این جواب محکم است. از کلمات مرحوم امام (ره) نیز استفاده می‌شود که ایشان همین جواب پذیرفته‌اند.

اشکالی که بر فرمایش مرحوم آخوند (ره) به ذهن می‌رسد این است که اگر کلمه‌ای جدید را به اهل لسان بگویند، تبادر برای او امکان ندارد. مگر این‌که بگوئیم او جاهل است و باید سراغ دیگران برود که چنین چیزی صحیح نیست. چون این شخص اهل همین زبان است و نمی‌تواند برای این مسئله به سراغ اهالی سایر لغات برود.

اما در جواب دور آن‌چه به نظر ما صحیح می‌باشد این است که در معنای تبادر گفتیم زمانی‌که از میان معانی متعدد یک معنا به ذهن انسان سبقت پیدا کرد، تبادر محقق می‌شود. پس می‌توان چنین گفت که تبادر توقف بر اصل استعمال لفظ در معنا دارد نه این‌که توقف بر علم به وضع داشته باشد.

توضیح مطلب این‌که از یک طرف استعمال اعم از حقیقت و مجاز است و تبادر نیز به نظر ما توقف بر استعمال لفظ در معنا دارد. در نتیجه تا لفظ مورد نظر در معنایی خاص نزد شخصی که به دنبال موضوع له است استعمال نشود، تبادر برای وی معنا نخواهد داشت. از طرف دیگر خود تبادر متوقف بر علم به وضع است یعنی اهل لسان باید بگویند این لفظ در این معنا استعمال شده‌است یا خیر؟!

طبق این بیان تمام افراد اعم از اهل لسان و غیر آن‌ها می‌توانند از تبادر به عنوان علامت تشخیص معنای حقیقی از مجازی استفاده نمایند؛ مثلاً فارس زبان می‌تواند ابتدا به میان عرب زبانان رفته و ببیند برای یک لفظ چه معانی وجود دارد. در مرحله بعد می‌تواند به سبب تبادر موجود در ذهن خود بفهمد کدام معنا حقیقی و کدام معنا مجازی است.

البته این امکان وجود دارد جواب مرحوم آخوند (ره) نیز بازگشت به این جواب داشته باشد یعنی مراد از این‌که تبادر متوقف بر استعمال باشد، یعنی متوقف بر علم به استعمال است و آن‌چه بر تبادر متوقف است، علم به وضع می‌باشد.

و صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] «(فان قلت) تبادر المعنى من اللفظ متوقف على علم المتبادر بارتباط ذلك اللفظ وعلاقته بالمعنى فاذا فرض توقف علمه بارتباطه به على التبادر لزم الدور (قلت) اشكال الدور على هذه العلامة ونحوها من دلائل الوضع لم يزل مشهورا بالتقرير و مسطورا في التحرير (و قد) اجيب عنه بان المستدل بالتبادر على الوضع ان كان يستدل بتبادره نفسه على الوضع فهو يستفيد بالتبادر العلم تفصيلا بكون اللفظ موضوعا للمعنى الذي انسب الى ذهنه و اما انسباقه الى ذهنه فهو لا يتوقف على خصوص العلم التفصيلي بل يكفي في حصوله العلم الاجمالي المكنون في قوة الحافظة بحيث لو رجع اليها المستعلم قبل اعمال التبادر لما سمحت له بشيء من ذلك العلم المخزون فيها و ان قد حصل التفاوت بين العلمين الموقوف والموقوف عليه ارتفع الدور و ان كان يستدل بتبادر غيره على الوضع فالتغاير بين العلمين اوضح من التبادر..» بدائع الافكار في الأصول، ص: 97 به بعد.

[2] «و لا يخفى ما فيه؛ لأنّ العلم بالشئ هو الكشف عنه، و لا يعقل الكشف التفصيلي في حال واحد عن شيء واحد مرتين، فمع العلم التفصيلي بأنّ اللفظ الكذائي معناه كذا لا يعقل أن يكون التبادر موجبا لحصول مصداق آخر منه في هذا الحال كما هو المفروض، و مع الذهول عن التفصيل يرجع إلى الارتكاز، و الظاهر وقوع الخلط بين الصور الحاصلة في الذهن- أي المعلوم بالذات- و بين الكشف عن الواقع- أي المعلوم بالعرض- فما يتكرّر هو الأوّل، و ما يتوقّف عليه هو الثاني.» مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج1، ص: 125 و 126.

[3] مراد از علم اجمالی در اینجا علم اجمالی مطرح در اصول عملیه یا بحث علم اجمالی در مقابل علم تفصیلی نیست. علم اجمالی در مانحن فيه به معنای ارتکاز و بساطت است که در مقابل ترکیب و عدم بساطت قرار می‌گیرد.

[4] «لا يخفى أن تبادر المعنى من اللفظ و انسباقه إلى الذهن من نفسه و بلا قرينة علامة كونه حقيقة فيه بداهة أنه لو لا وضعه له لما تبادر و لا يقال كيف يكون علامة مع توقفه على العلم بأنه موضوع له كما هو واضح فلو كان العلم به موقوفا عليه لدار فإنه يقال الموقوف عليه غير الموقوف عليه فإن العلم التفصيلي بكونه موضوعا له موقوف على التبادر و هو موقوف على العلم الإجمالي الارتكازي به لا التفصيلي فلا دور هذا إذا كان المراد به التبادر عند المستعلم و أما إذا كان المراد به التبادر عند أهل المحاورة فالتغاير أوضح من أن يخفى.» كفاية الأصول (طبع آل البيت)، ص: 18.